دو گفتار:

اسلام حامی کیست؟
زن در اسلام



نوشته‌ای از:

فرخ معانی

تا حال در نقد اسلام آثار زیادی از دیدگاههای مختلف به رشتهٔ تحریر درآمده‌اند؛ حجم آنها بالغ بر هزاران می‌باشد، با این وصف اشتباه خواهد بود که به آن بسنده کنیم و در این زمینه چیزی ننویسیم، چرا که با وجود این همه آثار درخور توجه، میلیونها انسان زحمتکش و شریف در آغاز هزارهٔ سوم هنوز در انقیاد و بند مذهب هستند، مذهبی که نه فقط از آنان حمایت نمی‌کند، بلکه تا جایی که می‌تواند فقر و بدبختی آنها را توجیه نیز می‌کند و بر آن لباس شرعی می‌پوشاند.

نوشتهٔ حاضر تلاش می‌کند جایگاه اسلام را در جامعه و تنش‌های طبقاتی آن به تصویر بکشد و جانبدار بودن این دین را برملا سازد[۱] و بر آن است که ـ بر خلاف ادعای سردمداران آن ـ این دین حامی و پشتیبان طبقات پائینی جامعه نیست، بلکه کاملاً بر عکس، طبقات بالادست و استثمارگر جامعه را نیز مورد حمایت قرار می‌دهد.

اسلام خود متشکل از قرآن احادیث، روایات و سنن میباشد. در زمان خود محمد نیازی به روایات و احادیث نبود، بعد از مرگ او خُلفا که برای حکومت کردن بخصوص بر مناطق تازه‌ای که تسخیر شده بود کمبود قانون احساس میکردند، به احادیث و روایات از گفته ها و رفتار محمد پناه آوردند. با گذشت زمان حجم این ارثیه با سلیقه های مختلف از سوی حاکمان اسلامی انبوه و انبوهتر شد، طوری که امروزه بالغ بر صدها هزار حدیث موجود است. ما نیز به ناچار در مبحثمان از این ارثیه استفاده می‌کنیم. البته سعی شده دست کم از احادیثی استفاده کنیم که مورد قبول عموم مسلمانان است.

[۱] جا دارد اینجا گفته شود که این مسئله تنها در مورد اسلام صدق نمی‌کند، بلکه ادیان دیگر را نیز در برمی‌گیرد. ولی موضوع مورد بحث ما اینجا بطور اخص اسلام است و نه دین بطور عام. به این خاطر به ادیان و جایگاه اجتماعی و طبقاتی آنها اشاره نشده است.

شرایط اقتصادی

جامعهٔ جزیرهٔالعرب در اواخر قرن ۵ و اوایل قرن ٦ میلادی دارای اوضاع اقتصادی اجتماعی چندگانه بود. روابط طایفه‌ای، نظام فئودالی، ساختار برده‌داری و روابط بازرگانی همزمان در آن جامعه حاکم بوده‌اند. جامعه دوران گذار خود را از نظامی به نظامی دیگر طی می‌کرد، به همین دلیل علاوه بر روابط و مناسبات گذشته در جامعه نطفهٔ سیستمهای جدیدی نیز سربرآورده و عمل میکرده‌اند. مقاطع روبه‌زوال گذاشتن سیستمی در جامعه و ظهور و رشد سیستم دیگری همیشه از پرتلاطم‌ترین مقاطع تاریخی جامعه هستند. در این دوران است که نظریه‌ها، فکرها و بینشهای متفاوت در مقابل هم قرار گرفته و بر علیه همدیگر پیکار می‌کنند. هر قشر و طبقه‌ای نظریه‌پرداز خود را پیدا کرده و در پی منافع طبقاتی خویش تلاش برای بدستگیری قدرت می‌کند.

در این دوران نظام برده‌داری در بسیاری از مناطق عربستان یا از بین رفته و یا رو به زوال بود، به غیر از چند شهر که بزرگترین آنها مکه و مدینه بودند. برای نمونه عبدالرحمن بن عرف یکی از اولین کسانی است که اسلام آورد و جزو افراد صدر اسلام محسوب می‌شود، ساکن مکه بود و در آن زمان ۵۰ هزار برده داشت. در برخی از مناطق عربستان دولتهای فئودالی شکل گرفته بودند. من باب مثال در شمال جزیرهٔالعرب دو دولت مقتدر فئودالی، لغم و غسان، شکل گرفته بود. در عین حال سیستم بازرگانی و تجاری رونق بسیار داشت. در قرآن قریب ۷۰ آیه در مورد معاملات «بیع» (خرید و فروش)، «قرض» و بخصوص «ربا» آمده است. علاوه بر این کاروانهای تجارتی زیادی سالانه در حال آمد و رفت بوده‌اند. برای مثال میتوان از کاروان بزرگی نام برد که از مکه براه افتاده بود و بسیاری از ثروتمندان آنزمان در کالاهای آن، من‌جمله عموی محمد عباس و برادر ناتنی علی (عقیل بن ابی‌طالب) سهیم بودند، حمله محمد و یارانش به این کاروان بود که به جنگ بدر معروف شد. این کاروان معادل ۵۰ هزار دینار طلا و اجناس تجارتی حمل می‌کرده است.

وجود سیستمهای اقتصادی مختلف در جامعه یکی از دلایل تلاطمهای شدید سیاسی و اجتماعی عربستان آن زمان بود. عدم یکپارچگی اقتصادی جامعه، وجود حکومتهای محلی و طوایف، وجود مذاهب مختلف، بازار اقتصادی عربستان را کاملاً آشفته کرده بود. در این شرایط کمک یک قدرت مرکزی که بتواند تمام طوایف را زیر یک پرچم جمع کند، احساس می‌شد. جامعه نیاز به قدرتی داشت که بتواند همهٔ طوایف را دور یک هدف جمع کرده و از این طریق شرایط اقتصادی و سیاسی را بهبود بخشد.

نیاز به اتحاد سیاسی به دلیل دیگری نیز ضروری تشخیص داده می‌شد: پس از تسخیر یمن به وسیلهٔ ایران در ۵۷۲ میلادی جادهٔ تجاری-ترانزیتی روم ـ هند که از یمن می‌گذشت در نتیجهٔ سیاست تجارتی ساسانیان که می‌خواستند انحصار صدور ابریشم چین و ادویهٔ هند به کشورهای کنارهٔ دریای مدیترانه را در دست خود داشته باشند و آنها متوجه راههایی که از ایران می‌گذشت بکنند، قطع شد. انتقال این راههای بازرگانی ضربهٔ سختی به اقتصاد عربستان وارد آورد و بخصوص برای مکه و یمن که بر اثر آن قبایل بدوی که راهنمای کاروانهای بازرگانی و تأمین‌کنندهٔ شتر و شتربان و محافظ برای آنها بودند، بیکار و فقیر شدند. اعیان مکه نیز که این راه به رویشان بسته شده بود به رباخواری روی آوردند و این باعث شد که بسیاری از قبایل که فقیر شده بودند از آنان وام بگیرند و مقروض شوند. همهٔ این تحولات اجتماعی، جامعهٔ عربی را دچار بحرانی بیسابقه کرد و اندک اندک این اندیشه را پدید آورد که برای جبران کمبودهای مالی راهی جز جنگ و غنیمت‌گیری در سرزمینهایی که در مسیر راههای کاروان‌رو از شام به ایران قرار دارند وجود ندارد. برای رسیدن بدین مقصود نخست تأمین یک نوع اتحاد سیاسی در عربستان ضرورت داشت تا بتواند اعراب را برای دست‌زدن به جنگهای غارتگرانه متشکل سازد، و این کاری بود که درست در همان زمان با ظهور اسلام در صحنهٔ سیاسی عربستان صورت گرفت.

شرایط سیاسی ــ اجتماعی

آشفتگی سیاسی و اجتماعی جامعهٔ عربستان که خود ریشه در آشفتگی زیربنای جامعه داشت به نوبهٔ خود از بوجود آمدن یک قدرت مرکزی جلوگیری می‌کرد. حکومتهای محلی و طایفه‌ای، جنگهای پی‌درپی طایفه‌ها برای بدست آوردن غنیمت و اسیر، همچنین عقب ماندگی جامعه هر کدام به نوبهٔ خود تأثیرات منفی بر جامعه می‌گذاشتند. این وضع بی‌شک کسانی را که خواستار تغییر اوضاع بودند عذاب می‌داد. برخی از مورخین اوضاع آنزمان را چنین توصیف کرده‌اند: «تنها حرفه‌ای که عرب بادیه‌نشین داشت جنگیدن بود، تنها هنری که می‌شناخت شعر بود و تنها دانشی که از آن برخوردار بود شبانی و تنها ایده‌آلی که داشت تفاخر بود، بزرگترین آرزویش نیز غنیمت‌ستانی و نیرومندترین غریزه‌اش هم همخوابگی با زنان بود.»

جزیرهٔ‌العرب مجموعه سرزمینی بود که طوایف و قبیله‌های گوناگون در آن حکومت می‌کردند. بنا به بزرگی و اقتدار هر طایفه محدودهٔ فرمانروایی آن معلوم می‌شد. از طوایف و قبایل مشهور آن زمان می‌توان این طوایف را نام برد: ۱. لغم، ۲. غسان، ۳. قریش، ٤. بنی امیه، ٥. بنی شقیف، ٦. بنی هاشم، ۷. تبعان، ۸. خذیران، ۹. غثانیان. این طوایف مدام با همدیگر در حال جنگ بودند. جنگها بیشتر انگیزهٔ اقتصادی و مادی داشته و جهت دستیابی به غنایم و اسرا درمیگرفت. جنگ و ستیز بین قبایل عرب تا حدی عادی و مدام بوده که ایشان (اعراب) برای استراحت و تجدید قوا چهار ماه از سال را برای جنگیدن حرام کرده‌اند. بعدها محمد نیز این قانون را پذیرفت و به قوانین اسلام افزود. اما خود او این قانون را در جنگ بدر زیر پاگذاشت و وقتی مورد اعتراض قبایل دیگر گردید، آیهٔ ۲۱۷ از سورهٔ بقره نازل شد که می‌گوید: «از تو در بارهٔ ماه حرام که در آن قتال جایز نیست پرسش می‌کنند. بگو که البته قتال در این ماه گناهی بزرگ است، ولی باز داشتن مردم از رفتن به راه خدا و کفرورزیدن به خداوند و به مسجدالحرام و بیرون راندن مردم آن نزد خدا گناهی بزرگتر است ...»

همانطور که اشاره گردید عقب ماندگی جامعهٔ عرب، به نوبهٔ خود تأثیرات مخربی در راه بوجود آوردن حکومتی مرکزی داشت. بر خلاف کشورهایی مانند ایران و یونان باستان، اعراب جزیرهٔ‌العرب از سطح آگاهی ناچیزی برخوردار بودند. آنان برای کتاب و ادبیات ارزشی زیادی قائل نبودند. کمااینکه هر چند بعضی از قبایل که با ملتهای همجوار از راه تجارت رابطه داشتند مانند تبعان در جنوب و منذریان و غسانیان در شمال جزیرهٔ‌العرب کم‌وبیش با کتاب آشنا بودند و تا حدی از آن استفاده می‌کرده‌اند. نوشته‌اند که هنگام ظهور اسلام غیر از ۱۷ تن از مردان و معدودی از زنان قریش قادر به نوشتن نبوده‌اند (المعارف، تألیف ابن قیتبه، ص ۱۵۳).

طبیعتاً در جامعه‌ای که مردمانش با نوشتن و خواندن سروکار ندارند خرافات ریشهٔ قوی‌تری دارد، و این در عربستان آن زمان هم شامل بت‌پرستان می‌شد و هم شامل طرفداران ادیان به اصطلاح «یکتاپرست» یهودیت و مسیحیت که اساس وجودی آنها بر افسانه و افسانه‌پردازی بنا شده است. مضاف بر آنچه که گفته شد، باید به خصوصیت غالب فرهنگی آندوران نیز اشاره کرد که عرب بادیه نشین زندگی خود را بیش از هر چیز در شتر و خیمه و شمشیر و غنیمت جستجو میکرد و به مسائل مذهبی توجه زیادی نداشت. البته هر قبیله یا طایفه‌ای بت خاص خودش را داشت که وظیفه عمده اش تأمین برکت برای مردم قبیله و آوردن باران برای آنها و حفظ خودشان و شترانشان از بیماری و مخصوصاًجلوگیری از پیروزی قبیله دشمن بود. ولی هیچکدام از اینها پیروی بی‌قید و شرط از بت بزرگ را ایجاب نمیکرد، بهمین دلیل وقتی که عرب از بی‌خاصیتی بت خودش ناراضی میشد میتوانست او را با بت کارآراتری عوض کند. این خصوصیت تا اندازه‌ای در اعراب قوی بوده که محمد چندین بار به آن اشاره کرده است. وی اذعان داشته است که روی‌آوری بسیاری از اعراب به اسلام به اجبار و از روی مصلحت بوده است، تا جایی که سیزده سال اول «رسالت»، محمد در مکه توانست فقط حدود یک صد نفر را مسلمان کند و آنهم اکثراً از اقوام خودش و یا سران و ثروتمندان طایفه‌ها

بودند، در حالیکه بعد از «هجرت» به مدینه و تشکیل حکومت و کاربرد زور و شمیر طولی نکشید که تعداد «روی‌آوران» به اسلام رو به فزونی گذاشت و به هزاران رسید. نمونهٔ دیگر چگونگی مسلمان شدن خالد ابن ولید است. وی سر لشکر نظامیان دشمن و مخالف سرسخت اسلام بود، اما در جریان تصرف مکه بدون جنگ و مقاومت با دیدن لشکر ده‌هزاری محمد تسلیم و مسلمان شد و بعدها با ریختن خون هزاران نفر مخالف اسلام و دگراندیش از طرف محمد لقب «شمشیر خدا» را گرفت!

تا کنون مختصراً اشاره ای کوتاه به شرایط سیاسی اجتماعی و اقتصادی شبه جزیرهٔ عربستان داشتیم. اشاره شد که عربستان از آشفتگی اقتصادی و به‌هم‌ریختگی اوضاع سیاسی به شدت رنج میبرد و بوجود آمدن نظمی تازه و مقتدر را طلب می‌کرد. کم نبودند کسانی که در این دوران خواستند به این اوضاع نابسامان خاتمه دهند. تا جایی که چندین نفر ادعایی پیامبری نمودند[2] که محمد تنها یکی از آنها بود. با این تفاوت که محمد بر خلاف دیگران از یک طرف استقامت و پایداری نشان می‌داد و از طرفی دیگر جنگ و خونریزی را آسمانی و الهی و جنگجویانش را با غنایم جنگی

[2] تعدادی چند از کسانی که بجز محمد ادعای پیغمبری داشتند: اسود عنسی که خود زمانی مسلمان شده بود ادعای پیغمبری نمود، و خود را رحمان الیمن خواند. ایشان نیروی بسیاری گرد آورد و سرزمین نجران را بتصرف خود درآورد. او به دست لشکریان اسلام کشته شد.

طلیحه نیز بعد از اعلام پیغمبری توانست تعداد چشمگیری از مسلمانان را به سمت خود بکشد و لشکری بزرگ درست کند.

دیگر مدعیان پیغمبری مسیلمه بود، همزمان با طلیحه،مسیلمه نیز ادعای پیغمبری کرد و او نیز اذعان میداشت از طرف خدا به وی وحی میرسد. مسیلمه نیز توانست قبایل زیادی را دور خود گرد آورد. لشکریان اسلام که طاب تحمل داشتن رقیب را نداشتند به سرکردگی خالدبن ولید بر آنان شوریدند و در جنگی خونین نهایتاً آنان را شکست دادند و مسیلمه را به قتل رساندند.

سجاح دختر حارث بن سوید یکی دیگر از مدعیان پیغمبری بود. طایفه هزیل که مسیحی بودند دعوت او را پذیرفته و به او ملحق شدند. او نیز بدست لشکریان اسلام نابود شد..

تطمیع می‌کرد، چیزی که تا آن زمان زمینی و تنها انگیزه‌های اقتصادی داشت. به این چند دلیل موفقیت محمد باید دلیل دیگری را هم افزود و آن متقاعد کردن اشراف و سران و ثروتمندان قبایل که گویا اسلام دینی نیست که قدرت و ثروت و اقتدار آنها را زیر سوال ببرد و به خطر بیاندازد و آنها در پناه اسلام عزیز می‌توانند به تجارت خویش که خرید و فروش برده از مهمترین آن بود، ادامه دهند. و بالاخره موقعیت خانوادگی محمد نقش خود را در به تثبیت رساندن اسلام بازی کرد که ذیلاً به آن می‌پردازیم.

طایفهٔ محمد

سردمداران اسلام سعی کرده‌اند به دنیا آمدن محمد را معجزه‌ای جلوه داده تا از این طریق به زعم خود حقانیت دینش را ثابت کنند. آنها همچنین اصرار می‌ورزند که محمد فقیر و از مال دنیا بی‌بهره بوده، تا از این طریق نشان دهند که وی و دینش به تهیدستان و بی‌چیزان سمپاتی داشته است. حال ببینیم که این ادعا تا چه اندازه با واقعیت منطبق است:

محمد از طایفهٔ قریش بود. طایفهٔ قریش یکی از طوایف ثروتمند و بانفوذ جزیرهٔ‌العرب بود. این طایفه مباشر کعبه (خانه‌ای که بت‌هایی برای پرستش در آن نگهداری می‌شد و بعد از تصرف آن بدست لشکریان محمد «خانهٔ خدا» !!! شد) بود. داشتن مقام مباشرت کعبه از اهمیتی بسیار برخوردار بود، این مقام اعتبار و شهرت بهمراه داشت. برای نمونه نفوذ ابوطالب بعنوان مباشر کعبه آنقدر زیاد بود که در تمام طول حیاتش کسی جرأت نداشت با محمد درگیر شود، هر چند که خود ابوطالب حرفهای محمد را جدی نگرفت و به اسلام ایمان نیاورد، علیرغم این تا زمانی که زنده بود از محمد حمایت نمود. طایفهٔ محمد با داشتن چنین موقعیتی (مباشرت کعبه) شاهراه اقتصاد کعبه را که محل آمدورفت زوار و تجار بود در دست داشت. علاوه بر آن در زمینهٔ تجارت نیز فعال بودند. خانوادهٔ محمد از این نعمتی که کعبه برای طایفهٔ قریش بهمراه آورده بود بی‌بهره نبود.

محمد در خانوادهٔ بزرگی بدنیا آمد و بزرگ شد. عموهای محمد ـ ابوطالب، بنی اعمام، عباس، ابو لهب ـ شخصیتهای متمکن و ثروتمندی بودند.

موقعیت اجتماعی اقتصادی محمد،خانواده اش و سران اصلی اسلام

محمد و خانواده اش و همینطور خُلفا و سران اسلام در تقسیمات اجتماعی آن زمان متعلق به طبقه دارا و ثروتمند بوده اند. محمد از طایفه قریش بود. این طایفه از طوایف قدرتمند و ثروتمند آن زمان عربستان بشمار می‌آمد. این موقعیت به محمد امکان میداد با سران قبایل رفت و آمد داشته و با بزرگان نشست و برخاست کند. سفرهای تجارتی که محمد با عمویش انجام میداد او را در کار تجارت آنقدر ماهر کرده بود که خدیجه او را در سن بیست سالگی مسئول معاملات تجاری خود کرد. او در سن بیست و چهار سالگی با خدیجه که چهل سال داشت ازدواج مینماید و از این طریق به ثروت کلان خدیجه که یکی از ثروتمندان و برده داران آنزمان عربستان بود، دست پیدا میکند. از آنزمان ثروت خدیجه نیز به اعتبار محمد که از جایگاه قبیله اش در جامعه به او رسیده بود، اضافه میشود. اکنون دیگر محمد بیش از پیش از اعتبار و ثروت برخوردار شده بود و تا زمان فوتش جزو مردان ثروتمند و با نفوذ عربستان بشمار می آمد. محمد بعد از مرگ خدیجه با دختر ابوبکر به اسم عایشه[3] ازدواج میکند و از این طریق ثروت بیشمار ابوبکر را نیز تحت کنترول میگیرد. با به همسری گرفتن دختر عمر، محمد به ثروت و نفوذ و اعتبار عمر نیز دست می یابد. عثمان یکی از ثروتمندترین مردان طایفه بنی امیه بود که محمد دو تا از دخترهای خودش را به نامهای رقیه و ام

[3] عایشه فقط هفت سال سن داشت، به دلیل سن کم، بعد از عقد دو سال در خانه پدرش ماند، و در سن نه سالگی به خانه شوهر رفت. به قول ابوبکر عایشه با عروسک بغلش به خانه شوهر رفت.

کلثوم به ازدواجش در می آورد. علاوه بر املاک و ثروت خدیجه، محمد پس از مرگش املاک و زمینهای خصوصی زیر را بجای میگذارد:

۱ـ ورقه ۲ـ دلال۳ ـ اعواف ٤ ـ صافیه ٥ ـ شیب ٦ ـ حنا ۷ ـ وطیح ۸ ـ شربه ام ابراهیم ۹ ـ سلاطم.

علی پسر عموی محمد که پس از ازدواج با فاطمه (دختر محمد) داماد وی نیز شد، یکی دیگر از ثروتمندان عربستان بود. ابوبکر، عثمان، عمر و علی که همه از سران اسلام و بعد از مرگ محمد به «خلافت» رسیدند، ثروتمند و دارای بردگان زیادی بودند.

۱. عثمان بعد از مرگش یکصد هزار دینار طلا، یک میلیون درهم وجه نقد و همچنین اسبها و شترهای بسیاری بجای گذاشت. بهای املاک و اراضی وی بالغ بر دویست هزار دینار آنزمان تخمین زده شده است.
۲. علی در شهر ینبع اراضی و املاک پر ارزشی داشت و صاحب نخلستانی بود که سالانه چهل هزار دینار درآمد داشت.
۳. امیه بن ابو صلت پسر خاله محمد از بزرگان و مشاهیر حُنفا بشمار می آمد.
٤. زبیر بن اوام پسر عمه محمد از بزرگترین ثروتمندان عربستان بود که اموالش را به پنجاه هزار دینار تخمین زده اند. او هزار غلام و هزار کنیز و هزار اسب داشت، در مدینه دارای یازده خانه بود و املاک و خانه های بسیاری نیز در بصره، کوفه، فطاط و اسکندریه داشت.
٥. از دیگر سران اسلام میتوان به عبدالرحمان بن عوف و طلعه اشاره کرد که هر دوی آنان از ثروتمندان و مقتدران زمان بودند. مورخین ثروت عبدالرحمان را هزار شتر، هزار اسب، ده هزار گوسفند، پنج هزار برده

ذکر کرده اند و طلعه فقط از ملکش در بین النهرین که محصول غله داشت روزانه هزار دینار درآمد داشت.

همین طور که ملاحظه میکنید محمد و سران اسلام و آنانی که قبل از همه به اسلام روی آوردند، از طبقات اشراف و ثروتمند جامعه بودند. آنان بعد ازگرویدن به اسلام نه فقط ثروتشان را از دست ندادند و از برده هایشان کم نشد، بلکه بعد از به حکومت رسیدن همین «دین حامی مستعضفین !» که تازه توانسته بود جانبداری خود را نسبت به آنان ثابت کند، به ثروتشان نیز افزوده شد. ثروتمندان و برده داران زمانی حاضر میشدند مسلمان شوند که خاطر جمع شده باشند مذهب جدید قصد از بین بردن ثروتشان را ندارد و نمی خواهد بردگانشان را بر علیه آنان بشوراند. محمد در چندین نوبت و به مناسبتهای مختلف به آنان با آیه هایش تضمین میدهد که مذهبش سر دعوا با آنان را ندارد و بر عکس دینش برای حفاظت از مال و ثروت آنان آمده است.

در سوره شوری آیه ۱۹ آمده است: **خداوند در کار بندگانش باریک بین است، هر کس را که بخواهد روزی میدهد و اوست توانای پیروزمند.** در سوره نحل آیه ۷۵ آمده است: **خداوند مثلی میزند. بین برده ای مملوک (برده) که قدرت بر هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش (خدا) به او روزی نیکوی بخشیده ایم و از او همان پنهان و آشکار می بخشد، آیا این دو برابرند؟ سپاس خداوند را، آری بیشترینشان در نمی یابند.** برابر نبودن این دو (برده و صاحب برده) را ما هم میبینیم، اما باریک بینی خدا در این قضیه کجا است ؟ این بندگان خوب خدا قبل از مسلمان شدن مورد لطف خدا قرار گرفته اند و دارای اموال و بردگان فراوان هستند! حالا نیز از زبان محمد به آنان اطمینان خاطر داده میشود که اگر مسلمان شوید خدا باریک بین است و هوای شما را دارد.

یکی از راهای افزوده شدن بر ثروت آنان غنائم و اسیران بدست آمده در جنگها بود که در بین لشکر و سر لشکران و سران اسلام تقسیم میشد.[۴] البته این تقسیمات نابرابر و بر اساس خواست سران و بویژه محمد تعیین میشد. بعنوان مثال به تصمیم محمد غنائم «جنگ هوزان» برای جلب نظر و پشتیبانی اشراف «بنی امیه» به ابوسفیان دشمن درجه یک اسلام، با دو پسرش یزید و معاویه داده شد. هر کدام صد شتر و چهل کیلو نقره گرفتند. دهکده فدک با تمام کشتزارهایش پس از تصرف به وسیله ارتش اسلام، از طرف محمد یکجا به دخترش فاطمه بخشیده شد. محمد به اعتراض سربازان مبنی بر ناعادلانه بودن این تصمیم اعتنائی نکرد.

حالا با این آشنایی نسبی که از اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دوران پیدایش اسلام پیدا کردیم و همچنین با شناختی که از وضعیت مالی و اجتماعی محمد و خاندانش و دیگر سران اسلام بدست آوردیم، ببینیم آیا اسلام با داشتن چنین رهبری و سردمدارانی چگونه می خواسته (به ادعای بعضی ها) جامعهٔ بی طبقه توحیدی را به وجود بیاورد؟ ببینیم آیا اسلام حافظ منافع طبقه تهی دستان است یا خیر، حامی برده داران آنزمان و سرمایه داران امروز ؟ ببینیم آیا اسلام دین قیام کنندگان علیه برده داری بود؟ آیا محمد و باقی سران اسلام با داشتن آنهمه برده و ثروت، میتوانستند رهبر تهی دستان برای نجات از یوغ ستم ثروتمندان باشند؟ بطور یقیین خیر. اسلام حامی طبقات تهی دست نبود و نیست، برعکس استثمار تهی دستان به وسیله ثروتمندان را توجیه و آن را مشیتی الهی میداند. برابری در اسلام شعاری است که اساسا پایه مادی ندارد و به هیچ عنوان طرحی برای زندگی برابر بر روی زمین نیست. این شعار، شعاری اخلاقی است، برده و برده دار را فقط در مسجد برای نماز گذاردن کنار هم قرار میدهد، خارج از

[۴] حمله کردن به کاروانها و دهات دیگران و به دست آوردن غنیمت و اسیر رسمی موسوم و عادی بود، محمد تنها به آن شریعت اسلامی داد، و به جایی یک چهارم که قبلاً موسوم بود یک پنجم آنرا متعلق به بیت المال می دانست.

مسجد آنها را برابر نمیداند. در سوره نساء آیه ۳۲ آمده است ... **و چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر دیگران برتری بخشیده است آرزو مکنید. مردان را از کار و کردار خویش بهره ای و زنان را از کار و کردار خویش بهره ای معیین است و از فضل الهی بخواهید، و خداوند از همه چیز آگاه است.** طبق این آیه، اسلام حتی آرزوی برابری را از تهی دستان میگیرد. شعار برابری در اسلام از دو جنبه موردسوء استفاده قرار گرفته است: اول اینکه مردم تهی دست و قشر پائین جامعه را به صورت سوری با طبقه ثروتمند آشتی دهد، دوم اینکه توهم در میان مردم بوجود آورد. اگر اسلام واقعاً مکتبی برابری خواه و مخالف تضاد اجتماعی بود، بطور یقین هیچگاه از طرف اشراف و ثروتمندان که قبل از هر چیز در فکر منافع خود هستند، مورد قبول و پشتیبانی قرار نمیگرفت، و اساسأ بنیانگذار و رهبران اصلی این مکتب هیچگاه از اشراف و ثروتمندان نمی‌بودند. بر خلاف ادعای اسلام شناسان و رهبران دینی، اسلام نه بر علیه تضاد اجتماعی قیام کرده و نه هیچگاه خواستار جامعه ای بی طبقه بوده است. اتفاقا اسلام مکتبی است مدافع جامعه تقسیم شده به طبقات استثمارگر و استثمار شونده و استثمار عده ای به دست عده ای دیگر را مشیت الهی میداند. بیائید برای یک لحظه هم که شده فرض کنیم، اسلام حامی «مستعضعفین» است و مخالف استثمارگران و شعار برابری را جدی مطرح کرده است. بلافاصله این سوالها پیش می آیند، مکتبی که قدمت احکامش به هزار و چهار صد سال میرسد، چه در زمان خود محمد و چه بعد از آن تا به امروز بارها و بارها پیاده و اجراه شده است، چرا حتی یک مورد هم که شده ما در هیچ کجای دنیا که حکومت اسلامی در آن پیاده شده است، شاهد از بین رفتن طبقات نیستیم، و یا ما حتی شاهد برداشتن گامی در این جهت نیستیم؟ چرا ما شاهد حتی محدود کردن ثروتهای بیشمار سران اسلام در کشورهای عربی و دیگر نقاط دنیا نیستیم؟ کاری که حتی در بعضی از کشورهای سرمایه داری اروپا انجام میشود. چرا باوجود ثروتهای بیکران، فقر و گرسنگی در کشورهای اسلامی

بیداد میکند؟ جواب این سوالها مشخص است: اسلام ابزاری کارآمد در دست طبقه فوقانی جامعه برای در بند و به اسارت کشیدن طبقه تحتانی جامعه است. بنیانگذار و رهبران اسلام همه از طبقات اشراف و ثروتمند بوده اند، باور نکردنی است طبقه ثروتمند و بالا دست جامعه طرفدار و حامی فقرا و مستعضعفین باشد. در تاریخ داشته ایم افرادی متعلق به طبقات ثروتمند تحت تاثیر عقاید خاصی از جایگاه طبقاتی خود چشم پوشیده و به مردم محروم جامعه پیوسته اند. اما ما حتی شاهد چنین اتفاقی در اسلام نیستیم. برای نمونه هم که شده حتی یکی از سران اسلام دارای چنین مشخصه ای نیست؛ بر عکس تاریخ شاهد است که سران ثروتمند اسلام بعد از مسلمان شدن و بعد از استقرار حکومت اسلامی به ثروتهایشان به شکلی بی سابقه افزوده اند. اسلام مکتبی است که بنیان گذارانش چه به لحاظ مادی و چه به لحاظ معنوی متعلق به طبقه بالا دست بوده اند. بدیهی است هر کس جهان را از دیدگاه طبقاتی خود میبیند و تلاش در حفظ منافع خود و هم طبقه ای هایش دارد. محمد هم از این قاعده مستثنی نیست. او هم سعی بر این کار دارد. با آوردن چندین نمونه از آیه های قران نشان خواهیم داد که چگونه محمد و خدایش وفاداری خود را به ثروتمندان و برده داران ثابت میکنند و تلاش دارند آنان را متقاعد سازند که دین تازه «اسلام» با آنان سر جنگ ندارد، بلکه حامی و پشتیبان آنان است، میخواهد به آنان بگوید این دین خودتان است، چرا از آن دوری می‌ورزید. در جای جای قرآن بکرات ازموضوعاتی همچون ثروت، فقر، مستضعفان و مستکبران و نقش ثروت اشاره شده است. همین اشارات کافی است که نظرات محمد را در این موارد بشناسیم.

۱. سوره نور آیه ۲۲..... **و متمکنان و توانگران شما نباید سوگند بخورند که به خویشاوندان و بی نوایان و مهاجران در راه خدا بخشش نکنند، و باید که بگذارند و بگذارند، آیا دوست ندارید که خداوند از شما درگذرد؟ به خدا آمرزگار و مهربان است.**

توانگران و ثروتمندان کافی است که به بینوایان مقداری بخشش کنند و خدا که خودش بهتر از هر کس میداند اینان چگونه ثروتهایشان را بدست آورده اند آنان را می بخشد و به بهشت می برد!

2. سوره نور آیه ۲۲ و ۲۳ ..... **بی همسران خویش و بردگان و کنیزان صالح خویش را به همسری دهید. اگر تهیدست باشند خداوند از بخشش خویش آنان را توانگر می گرداند. و خداوند گشایشگر داناست.** همینطور که مشاهده میکنید برده و کنیز داشتن منع نمیشود، اما رحم الهی نسیبشان شده، اگر برده دار تشخیص داد برده ای صالح است (جالب این است برده دار تعیین میکند کی صالح و کی ناصالح است) اجازه ازدواج به آنان داده میشود. جملهٔ «اگر تهی دست باشد» کاملاً بی معنا و بی ربط است، چرا که برده ثروتمند نداریم تا بخواهیم با کلمه اگر آن را با فقرا جدا کنیم. در ثانی از بردگانی که اجازه ازدواج به آنان داده شده کدامشان از بخشش خداوند توانگر شدند؟
3. سوره شوری آیه های ۱۹ و ۲۰ ....**خداوند در کار بندگانش باریک بین است، هر کس را که بخواهد روزی میدهد و اوست توانای پیروزمند**

محمد میخواهد بگوید اگر عده ای ثروتمند و مبتکرند، این خواست و رضای خداوند است. نباید به آن ایراد گرفت. معلوم نیست خداوند با کدام معیار تصمیم میگیرد به کسی روزی بدهد و یا کسی را بدبخت کند، آقایان روزی گرفته قبل از مسلمان شدن روزی گرفته بودند، هم آنجا، **هر کس (بهره) کشت دنیوی را خواسته باشد از آن به او میبخشیم، و برای او در آخرت بهره ای نیست.** مثل اینکه محمد فراموش کرده خدا تصمیم میگیرد به کی روزی دهد و به کی روزی ندهد، پس بنابراین آوردن کلمه هر کس بخواهد برای او در کشت او می افزایم چه

معنی میدهد. خداوند قبلاً تصمیم گرفته به کی روزی دهد و به کی ندهد. طوری بر روی خواستن تأکید شده که انگاری به همین سادگی تقاضا کردن از خدا به ثروت کسی اضافه میشود و هیچ احتیاجی به ستم کشی و استثمار دیگران برای اضافه شدن به ثروت نیست! ولی مهم تر از همه کشت برداشتهای این دنیا و آن دنیا است؛ ثروتمندان خواستار اضافه شدن به سرمایه دنیویشان هستند و خداوند هم به آنان ارزانی میدارد. ای مسلمانان آنها را با پول و ثروتشان رها کنید بگذارید لذايذ این دنیا را ببرند. شما در فکر آن دنیا باشید. مؤمن فقیرچاره ای هم جز دل خوش کردن به آن دنیا ندارد. او ثروتی ندارد یا بهتر بگویم خداوند به او ثروتی نداده که زیاد شدنش را از خدا بخواهد پس بهتر است به حرف پیامبر اسلام گوش کرده و حداقل به فکر آن دنیا باشد، شاید این وعده و عیدها راست باشد و در آن دنیا آب خوشی از گلویش پائین برود. در آخر آمده و برای او در آخرت بهره ای نیست منظور حتماً همان ثروتمندانی است که خدا به ثروتشان مرتب می افزاید، پس بنابراین باید نتیجه گرفت که محمد و دیگر سران اسلام در آخرت بهره ای ندارند، چرا که ملاحظه فرمودید آنان جزو ثروتمندان آنزمان بودند و اتفاقا مرتب به ثروتشان افزوده میشد. نکته دیگری که در این آیه قابل توجه است، این است که محمد می خواهد به مبتکران و سران ثروتمند قبایل تضمین دهد که نگران ثروتتان نباشید نه من و نه خدای من مخالف شما و ثروتتان نیست، بلکه برعکس ما حافظ منافع شما میباشیم. سوره زخرف آیه ۳۵.... **و زر و زیورهای، و همه اینها جزء بهره زندگانی دنیا نیست و آخرت در نزد پروردگارت از آن پرهیزکاران است.** باز هم تأکید میشود اگر زر و زیور ندارید جای ناراحتی نیست مبادا بر علیه زر و زیور داران بپا خیزید، پاداش شما در آخرت است. سوره نحل آیه۷۱ .....**و خداوند بعضی از شما را به بعضی دیگر در روزی برتری داده است، و برتری یافتگان بازگرداننده روزیشان به بردههایشان نیستند، تا در آن برابر شوند پس آیا به نعمت خداوند انکار می ورزید؟**

محمد با صراحت تمام جانب داری خودش و مذهبش را از برده داران ابراز میدارد. از این نگران است که برده داران به اشتباه فکر کنند اسلام از آنان می خواهد که از ثروتشان به بردگانشان بدهند. برای رفع کج فهمی تأکید میکند برتری یافتگان حق ندارند از روزیشان که خداوند مهربان به آنان ارزانی داشته به برده هایشان دهند، چرا که چنین کاری میتواند آنانرا برابر سازد و این خلاف خواست و رضایت خدا است. بصراحت میگوید برتری شما بر دیگران روزی است که خداوند به شما داده، مبادا از آن چیزی به برده گان ببخشید و خودتان را هم سطح آنان بکنید. سوره نحل آیه ۷۵ **خداوند مثلی میزند بین برده ای بنده که قدرت بر هیچ کاری ندارد و بین کسی که از سوی خویش (خدا) به او روزی نیکویی بخشیده ایم و او از همان پنهان و آشکار میبخشد، آیا این دو برابرند؟ سپاس خداوند را آری بیشترینشان در نمی یابند.** الحق آنانی که سخن به این واضحی را در نیابند، باید به فهم و شعورشان شک کرد.

محمد میخواهد به برده داران بفهماند که شما در نزد خدای من دارای ارج و قرْب دیگری هستید، شما نه فقط با برده گانتان برابر نیستید، بلکه خداوند من برده دار بودن را به شما ارزانی کرده. نه من و نه خدای من با شما مخالف نیست بر عکس ما هم از شمائیم . بر خلاف نظریهٔ بعضی از روشنفکران، محمد و دینش اسلام ، نه انقلابی بود و نه ضد نظم موجود آن زمان، بر عکس محمد و اسلام برای همان زمان هم ارتجاعی و عقب افتاده بود. چرا که برده داری میرفت که در اکثر نقاط عربستان نابود شود، ولی محمد با اصرار زیاد مخالف از بین رفتن این سیستم بود. سوره طه آیه ۱۳۱ **به چیزی که گروهی از آنان را به آن بهره مند گردانیده ایم چشم مدوز که تجمل زندگی دنیوی است تا سرانجام آنان را بدان بیازمائیم، و روزی پروردگارت بهتر و پاینده تر است.** باز هم به روزی داران تضمین داده میشود که فقرا را از دست درازی کردن به روزیشان دور نگه میدارد، آنان را با وعده

سرخرمن سرگرم میکند. تجمل زندگی، دنیوی است، به آن چشم مدوزید. به زبان ساده: ای فقرا و بخت برگشتگان که سیاهی لشکر اسلام را نیز تشکیل داده اید، به ثروتهای ما چشم طمع نداشته باشید، خداوند اگر چه در این دنیا از مال دنیا بی بهره تان کرده لیکن در آن دنیا اجرش را خواهید گرفت. از قرار معلوم آن دنیا هم طبقاتی است، مال و ثروت در آن دنیا بدرد کی میخورد معلوم نیست. سوره نساء آیه ۳۲...... **چیزی را که خداوند بدان بعضی از شما را بر دیگران برتری بخشیده است آرزو مکنید، مردان را از کار و کردار خویش بهره ای و زنان را از کار و کردار خویش بهره ای معین است و از فضل الهی بخواهید، و خداوند از همه چیز آگاه است.** حتی آرزوی زندگی بهتری را از تهی دستان سلب میکند، مبادا روزی فکر کنند آرزوهایشان دست یافتنی است. معلوم نیست کار و کردار ثروتمندان چه برتری بر کار و کردار فقرا داشته که چنین مورد لطف پروردگار قرار گرفته اند. حالا به چند نمونه ای دیگر توجه کنید هر چند این نمونه ها در قران نیامده اما از کتابی نقل شده به اسم» نهج الفصاحه« که برای مسلمانان مورد اعتماد و اعتقاد است.

در نهج الفصاحه _ حضرت محمد _ ترجمه ابولقاسم پاینده ـ جلد یک و دو آمده است:

از دنیا چشم بپوشید تا خدا شما را دوست بدارد خدا معیشت و کار را تقسیم کرده. (صفحه ۵۲ _۵۳) با توجه به اینکه خدا سرنوشت همه ما را نوشته، موقعیت اجتماعی هر کس را نیز تعیین کرده است، هر کس در هر رده ای قرار دارد خواست خدا است.... **و خوشبختی و بدبختی هر کس قبلاً تعیین شده است.** (صفحه ۵۰۵) جالب اینجا است بدبختها باید شکر گذار هم باشند. **ای فقیران اگر بدانید که پیش خدا چه ها دارید دوست خواهید داشت که فقر شما**

بیشتر شود (صفحه ۲۷۷ و ۵۰۵). تا جایی که در قرآن و دیگر کتابهای دینی آمده، در آن دنیا غیر از زن فراوان و جویبارهای پر از شیر و عسل و آواز داوود خبری دیگر نیست. در ضمن طبق گفته سردمداران اسلام انسان بدون جسم به آن دنیا میرود، روح هم که باز به گفته خود ایشان حس ندارد که لذت و زجر را حس کند، بنابراین هر چه که خدا برای بندگان سربزیر فقیر تدارک دیده بیفایده است. **ای فقیران، اگر بدانید که (در آن جهان) برای شما چه ذخیره شده بر آن چه که ندارید غم نخواهید خورد (صفحه ۴۹۲). به بهشت نگاه کردم و دیدم که بیشتر مردم آن فقیران هستند (صفحه ۴۹۲). در روز قیامت فقر پیش خدا زینت است** (صفحه ٦٥ و ۵۰۱). **صبر خوب است اما برای فقیران خوبتر است** (صفحه ٤٣٧). **دو کس اند که نمازشان از سرشان بالاتر نمیرود، اول بنده ای که از اربابان خود فرار کرده باشد، مگر آنکه پیش آقاهایش برگردد.** . . (صفحه ٤٢٥) **سه کس اند که نمازشان پذیرفته نمیشود و خدا کار نیکشان را به آسمان نمیبرد، اول بنده فراری مگر آنکه پیش صاحبش بازگردد** ... (صفحه ۱۱) **سه کس اند که از آنها سخن مگوی، مردی که از جماعت دوری گرفته و پیشوای خود را نافرمانی کرده و در نافرمانی مرده باشد و کنیز یا بنده ای که از ارباب خود گریخته باشد و در حال فرار مرده باشد و** . . (صفحه ۲۵۱)

۲۷.۹.۲۰۰۳ آلمان

منابع:

۱. خرمشاهی، بهاءالدین: ترجمهٔ قرآن.

۲. دشتی، علی: بیست و سه سال.

۳. دوستدار، بابک: اسلام شناسی از دیدگاه فلسفه علمی.

٤. روشنگر، دکتر: الله اکبر.

۵. شفا، شجاع الدین: پس از هزار و چهار صد سال جلد یک و دو.

٦. شفا، شجاع الدین: توضیح المسائل ـ پاسخهائی به پرسشهای هزار ساله از کلینی تا خمینی.

۷. طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری («الرسل و الملوک») ١٦ جلدی.

۸. محمدی، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام.

۲ زن در اسلام

یکی از اصلی‌ترین معیارها برای ارزیابی جوامع امروزی شیوه برخورد آنان به مسئله زن است. موقعیت حقوقی و اجتماعی زن در کنار معیارهایی چون دمکراسی، آزادیهای فردی، حقوق اقلیتها و . . . یکی از اصلی‌ترین معیارهای رشدیافتگی یا نیافتگی جوامع محسوب می‌شود.

خوشبختانه در بسیاری از کشورهای جهان زنان توانسته‌اند به بخشی قابل توجه‌ای از حقوقشان دست یابند. اگر چه زنان برای دستیابی کامل به حقوقشان در همین کشورها نیز هنوز راه درازی در پیش دارند، اما در مقیاس با «کشورهای اسلامی» به برابریهای حقوقی بسیاری دست یافته‌اند. فکر و ایده برابری‌طلبانه و یکسان بودن زن و مرد اگر چه هنوز به فرهنگ صد در صد عمومی این جوامع رشد یافته تبدیل نگشته است، اما برابری زنان از دو جنبه اصلی حقوقی و معنوی تا اندازه بسیاری مهیا شده است. زنان بعنوان نیمی فعال از جامعه برسمیت شناخته شده‌اند. در بسیاری از موارد به قول نیچه، فیلسوف آلمانی، دیگر زن بشرشماره دو بحساب نمی‌آید. خلاصه زن در این جوامع در مراحل نخست مبارزه و تلاش برای کسب حقوقش قرار ندارد، بلکه توانسته است قدمهای سترگی را در این زمینه به جلو بردارد، و این پیشروی قبل از هر چیز مدیون مبارزه برای کوتاه کردن دست مذهب از امورات جامعه و به عقب راندنش به مکانهای مذهبی و کم رنگ کردن تاثیراتش در زندگی مردم می‌باشد.

مطالعه تاریخ اروپا به روشنی نشان می‌دهد که هرگاه و به هر میزانی که مذهب توانسته در مسائل و امورات جامعه نقش فعال و تعیین کننده داشته باشد، در آنزمان و به همان میزان نیز توانسته نظرات ارتجاعی خویش را نسبت به زنان به جامعه تحمیل کند و زن را مورد ستم مضاعف قرار دهد و او را به انسان درجه دو جامعه تبدیل کند. بر

عکس هر زمانی که مذهب به امر خصوصی افراد تبدیل شده و به مکانهای دعا و نیایش به عقب رانده شده است ، زنان توانسته‌اند به جایگاه واقعیشان در جامعه بازگردند.

مبارزهٔ برابری‌طلبانهٔ زنان در کشورهای عربی و اسلام‌زده به دلیل غالب بودن دیدگاه اسلام نسبت به زن و دخالت آمرانه آن در زندگی خصوصی افراد هنوز گامهای اولیهٔ خود را برمی‌دارد. آری، در این کشورها بدلیل نقش مهمی که هنوز اسلام درآنان ایفا می‌کند، شرایطی فراهم آمده که زنان نتوانسته‌اند قدمهای مهمی برای رهائی خویش از یوغ قوانین ارتجاعی اسلام بردارند، لذا بطور فزاینده‌ای در امر مبارزه برای کسب حقوقشان با تنگناهای عدیده مواجه هستند. وجود دین فعال و سیاسی شده در این جوامع باعث گشته افکار عمومی و فرهنگ مردم اگر چه نه صددرصد، اما بطور وسیع از اسلام نشات بگیرد، و این خود بزرگترین ظُلم به زنان را به دنبال دارد، چرا که زن از منظر اسلام انسان درجه دوم می‌باشد، نابرابر با مرد است، هیچگاه و تحت هیچ شرایطی این دو طبق مبانی فکری این مکتب نمی‌توانند برابر باشند. این اصل پایه‌ای اسلام که تغییر ناپذیر است، مانعی است جدی بر سر راه هر گونه مبارزه برابری طلبانهٔ زنان در این جوامع.

بنابراین مبارزه و فعالیت برای کسب هر گونه برابری زن و مرد در این جوامع، ربط مستقیم به مبارزه بر علیه سلطه و دخالت اسلام در امور زندگی مردم در این کشورها دارد. این وظیفهٔ همهٔ نیروها و افراد مترقی است، تا جایی که می‌توانند پرده از احکام قرون وسطائی اسلام نسبت به زنان بردارند. تنها راه رسیدن به حقوق برابر زن و مرد در جوامع اسلامی از کانال آگاه کردن مردم این جوامع به حقوقشان، از کانال ارتقاء آگاهی آنها در ارتباط با ماهیت زن‌ستیز اسلام می‌گذرد. مردم این جوامع باید بدانند که احکام اسلام در مورد زن نه آسمانی است و نه مقبول برای زمین. اگر این چنین «قوانینی» صدها سال پیش در گوشه‌ای از این زمین پهناور به اجرا درآمده، تنها و تنها ربط به فرهنگ آن مردم داشته و نمی‌توان و نباید آن را عمومیت بخشید. مثلاً

همانطور که فلان رسم را که در فلان قبیله درآمازون وجود دارد را عمومی نکردیم، نباید سنگسار را نیز که شیوه‌ای بسیار فجیح و عقب افتاده است را عمومیت ببخشیم.

این نوشته نیز هدف خود را همین قرار داده و تلاش دارد نشان دهد قوانین الهی که در اسلام زن را به اسارت و بند کشیده، چیزی جز تکرار قوانین و مناسبات دنیای عرب قبل از اسلام و جوامع یهودی و مشکلات و مسایل روابط خانوادگی خود محمد نیست. برای بررسی نظرات اسلام در قبال زن بایستی به قرآن، احادیث و زندگی خود محمد رجوع کرد. بدین معنی که نکاتی که محمد راجع به زنان گفته (چه آنانی که در قرآن ثبت شده‌اند و چه آنانی که به شکل حدیث و روایات موجود است) اکثراً اتفاقی و موردی بوده است و بیشتر به زندگی خود او و مشکلات با زنانش ربط پیدا می‌کند، اما تبدیل شدن این مشکلات و راه حلهایش به قوانین و اصول برای اداره جامعه اصولی نیست. حال که چنین شده است ما باید این مبانی را زیر ذربین قرار داده و نقادانه موشکافی کنیم.

در اسلام بر خلاف دیگر ادیان راجع به زنان سخن بسیار است. دلیل این امر را نیز باید در زندگی و خصوصیت اخلاقی خود محمد جستجو کرد. چرا که ایشان علاقه وافری به زن داشته و در طول عمرخود، زنان بسیاری را تصاحب نموده است. به مثابهٔ هر کس بامش بیش، برفش بیش، داشتن زنان فراوان نیز مشکلات فراوان را هم به همراه می‌آورد و این مشکلات باید حل و فصل می‌شدند. لذا محمد برای حل این مشکلات مسائلی را مطرح نموده که بعدها به احکام الهی و اسلامی مسلمانان تبدیل شدند.

آقای علی دشتی در اثر خود ۲۳ سال در جواب به خرده‌گیریهای فرنگیان به محمد در مورد زنهای زیادش می‌نویسد:

«خرده‌گیران فرنگی این رغبت مفرط به زن را شایسته روحانیت مردی که زهد و قناعت را توصیه میکند ندانسته و حتی آن اندازه توجهی که

در شریعت اسلامی به اصلاح شئون و حقوق زن شده است، ناشی از میل شخصی محمد به زن گفته‌اند. اگر قضیه را صرفاً با منطق عقلی (نه عاطفی) بسنجیم، ارزش ایراد آنان کاهش می‌گیرد. محمد بشر است و بشر از نقطه‌های ضعف خالی نیست تمایل جنسی جزء غرایز آدمی‌ست و بیش و کم هنگامی می‌تواند موضوع بحث قرار گیرد که تاثیری در افکار و یا کردار یک شخص نسبت بدیگران داشته باشد. به عبارت روشنتر خصلت شخصی هنگامی نکوهیده است که زیان بخش به حال اجتماع باشد ور نه در زندگانی شخصی و خصوصی خوبی یا بدی و نقطه قوت یا ضعف نباید مورد بحث و ملاحظه قرار گیرد. از فکر سقراط بر آتن نور می‌ریخت و از آتن به تمام یونان و از یونان به جامعه انسانی. اگر سقراط در زندگی شخصی خود تمایل خاصی داشته باشد که بر دیگران زیانی وارد نکرده است نباید موضوع بحث قرار گیرد. در هیتلر غریزه جنسی یا نبود یا سرکش نبود، و از این حیث می‌توان او را پاکیزه گفت ولی در عوض افکار شومی داشت که دنیا را بخون و آتش افکند. حضرت رسول خود را بشری می‌خواند که به بندگی خدا گردن نهاده و می‌خواهد قوم خود را از پلیدی ستایش اصنام نجات دهد. تمایل او به زن و تعدد زوجات وی نه آسیبی به اصول دعوت او رسانیده و نه زیانی به حقوق دیگران ـ بر اعمال و افکار مردان بزرگ اجتماع از این زاویه باید نگریست و آنها را از لحاظ مصلحت جامعه و خیر انسانیت قضاوت کرد. از این لحاظ سلب حق آزادی فکر و عقیده از دیگران و مخیر ساختن آنان بین مسلمان شدن و جزیه دادن آنهم با خواری و زبونی بیشتر قابل بحث است.»

آقای علی دشتی کاملاً در این باره حق دارد که می‌گوید خصوصیات اخلاقی دیگران را نباید در فعالیتهای اجتماعیشان دخالت داد. البته خود ایشان هم تأکید می‌کنند تا زمانی که این خصوصیات به دیگران زیانی نرساند. اما این قاعده در مورد محمد صدق نمی‌کند. همینطور که در بالا اشاره شد قوانین اسلام چه در مورد زنان و چه در موارد دیگر از آیه‌های قرآن، احادیث، روایات و چگونگی زندگی محمد و دیگر سران اسلام سر چشمه گرفته است.نتیجتاً رفتار و کردار محمد و دیگر سران اسلام نسبت به زن مثل دیگر موارد **ملاک** بوده و برای مسلمانان لازم به تقلید می‌باشد. در دین اسلام تا حدی به چگونگی زندگی محمد اهمیت داده شده که رفتار و کردار ایشان را نسبت به زنانش به قوانینی برای جامعه اسلامی تبدیل کرده‌اند. محمد هر زمانی با زنانش به مشکلی برمی‌خورد از طرف خدا برای حل مشکل «آیه» نازل می‌شد! و این «آیه‌ها» چون کلام خدا هستند و در قرآن آمده‌اند، به قانون تبدیل می‌شوند. اتفاقاً در تاریخ کم نظیر است که کسی همه رفتار و کردارش حتی چگونگی همخوابی با زنش به اصل و قانون تبدیل شود. در تاریخ نمونه تأثیر گذاری زندگی شخصی کسی بر جامعه به اندازه زندگی محمد وجود نداشته است. هیچ کس زندگیش به اندازه محمد الگو برای زندگی نشده و از همه مهمتر در هیچ دین و مذهبی به اندازه اسلام چگونگی زندگی رهبرش تبدیل به قانون نگشته است. اگر شیوه زندگی محمد و طرز رفتار او را با زنان بد می‌دانیم باید این را هم قبول کنیم که همین رفتار و شیوه زندگی محمد است که به قوانین اسلامی نسبت به زنان تبدیل شده است. بنابراین می‌بینیم که چرا محمد از این قاعده‌ای که آقای علی دشتی ذکر کرده‌اند مستثنی است. تمایل بیش از حد محمد به زنان او را مجبور می‌کرد که توجه بیشتری نسبت به این موضوع داشته باشد، و هرگاه در این بابت مسئله‌ای پیش می‌آمد به آمدن آیه‌ای منجر می‌شد و این آیه‌ها هستند که مبانی قوانین اسلام در مورد زنان را تشکیل می‌دهند. مگر نه این است که مثلاً تعدد زوجات به یک قانون اکثریت قریب به اتفاق «کشورهای اسلامی» تبدیل شد. این مسئله

در مورد هیتلر و سقراط صدق نمی‌کند، چه که رفتار فردی و اجتماعی آنان به معیار و ملاک اخلاقی برای کل جامعه تبدیل نشدند. در ضمن عجیب است، شخصی که داعیهٔ پیامبری دارد و دائماً در بین مردم ذهد و خویشتن‌داری تبلیغ می‌کند، ولی خود آنجا که به غرایز جنسی‌اش برمی‌گردد، نه تنها همچون رویه‌ای در پیش نمی‌گیرد، بلکه رکوردار هم می‌شود.

در سوره بقره، آیه ۲۲۳ می‌خوانیم:

«زنان شما کشتزار شما هستند،پس هرگونه که خواستید به کشتزار خویش در بیاورید» (به گفته تفسیر جلالین «ایستاده، خوابیده، از پیش و از پس»).

داستان این آیه از این قرار است که یکی از مسلمانان زنی را از انصار به بردگی گرفته و می‌خواهد از هر طرف بر او وارد آید، زن که قبلاً با او چنین رفتاری نشده از این عمل ناراحت شده و تن به این کار نمی‌دهد. به همین جهت مُومن نزد محمد می‌رود و تقاضای راه حل می‌کند. سپس این آیه نازل می‌شود:

«از جلو، از عقب، طاقباز و دمر.»

بسیارند آیه‌های که بدین شکل موردی و مربوط به کسی و یا خود محمد «نازل» شده و به قانون تبدیل شده است. بنابراین ملاحظه می‌کنید که تا چه حد خصوصیات شخصی محمد بر دیگران و جامعه تاثیر داشته، این اشتباه محض است اگر اخلاق و زندگی خصوصی محمد را از مکتبش جدا کنیم، به این خیال که زندگی افراد مربوط به خودشان است. با در نظر گرفتن مختصر بحث بالا و برای درک نظرات محمد نسبت به زنان، بایستی قبل از هر چیز به زندگی خود ایشان بپردازیم، و خصوصیتهای اخلاقی او را مورد مطالعه قرار دهیم. با کسب شناخت از زندگی محمد است که می‌توان قوانین اسلام نسبت به زنان را بهتر فهمید.

همسران محمد

در زندگی هیچ یک از رهبران مذهبی به اندازه محمد، زن ایفای نقش نکرده است. نگارش تاریخ زندگی محمد بدون در نظر گرفتن نقش زنانش ناقص و اشتباه است، نقش زن در زندگی محمد را می‌توان به اختصار در این موارد مشاهده کرد.

ـ ازنظر مالی،

ـ تقویت روحیه،

ـ کسب اعتبار،

ـ برطرف کردن غرایز انسانی و . . .

ـ و از همه مهمتر تاثیرات و نقشی است که زنان محمد در اصول و مبانی اسلام گذاشتند.

در ادامه نوشته با شرح حال زنان محمد به یکا یک جنبه های بالا اشاره خواهیم داشت. لیست زنان عقدی[۵] محمد به شرح ذیل می‌باشند.

۱.خدیجه	۲. سوده	۳. عایشه	٤. ام سلمه
٥. حفصه	٦. زینب	٧. جویریه	٨. ام حبیبه
٩. صفیه	١٠. می‌مونه	١١. فاطمه	١٢. هند
١٣. اسماء	١٤. زینب	١٥. هبله	١٩. ریحانه
١٦. اسماء	١٧. فاطمه	١٨. ماریه قبطیه	٢٠. ام شریک.

---

۱ محمد جدا از زنانی که رسماً به عقد خود در آورده و یا آنانی که در جنگها به اسارت گرفته و سهم خودش بوده و آنانی که خود داوطلبانه به در خانه‌اش رفته‌اند و با او ازدواج نموده‌اند، با زنان بسیاری نیز همخواب شده است که کنیز«بردهٔ زن» بوده‌اند. برای همخوابگی شدن با اینان احتیاجی به عقد کردن نبوده است.

برای آشنایی بیشتر خواننده با زنان محمد و به تصویر کشیدن نقش یکایک آنان در موفقیت او و مختصراً به چگونگی ازدواج آنان با محمد می‌پردازیم.

اولین زن محمد خدیجه دختر خولید بود که نقش بسیار مهم و حیاتی در زندگی محمد ایفا نمود.[٦] خدیجه هم بلحاظ مادی و هم بلحاظ معنوی بزرگترین کمک برای محمد بود. او اولین کسی بود که محمد را ترغیب و تشویق می‌کرد که« وحی» نازل شده از طرف خدا را جدی بگیرد. دورانی که دیگر « وحی» نمی‌آمد[٧] او تنها کسی بود که به محمد دلداری می‌داد و به او می‌گفت تو دیوانه نیستی و خدایت فراموشت نکرده و حتما بسراغت خواهد آمد. محمد در سن ۲۳ سالگی با خدیجه ازدواج کرد و تا زمان مرگ او که ۲۸ سال طول کشید زن دیگری نگرفت. محمدی که تاریخ علاقه‌اش را به زن به ما نشان داد، در این ۲۸ سال زندگی با خدیجه که دوران جوانیش هم بود بفکر زن دیگری نیافتاد، شاید به این دلیل که خود را مدیون او می‌دانست[٨].

---

۲ خدیجه زنی آزاد و ثروتمند بود که کثرت برده‌هایش و ثروتش زبان زد همگان بود. این خانم که از طایفه اشراف بود با به همسری گرفتن محمد تمام ثروت و املاک خود را در اختیار او گذاشت. محمد سومین شوهر او بود و پانزده سال نیز از او جوانتر بود.

۳ به روایتی این دوران سه ماه و به روایت دیگر سه سال بوده است. محمد در این دوران ناامید شده و معتقد است که دیوانه شده و چند بار اقدام به خودکشی میکند.

٤ علی دشتی در این زمینه میگوید: «محمد ۲۸ سال با خدیجه بسر برد و هوس گرفتن زن دیگر نکرد. . . این امر طبیعی است و جز این نمیتواند باشد خدیجهٔ توانگر و متشخص جوان فقیر، ولی جدی و درستکاری را که در خدمتش بوده است به شوهری میگزیند و داماد را به خانه میآورد، چون ذاتا یا بر حسب مقتضیات زندگی از هوس و عادات جلف جوانان قریش برکنار است. خدیجه پخته و جا افتاده از شوهر پانزده سال جوانتر از خود مراقبت و پرستاری میکند، با ثروت خود موجبات رفاه او را فراهم میسازد تا محنت دوران کودکی و طفیلی بودن در خانه عمو را فراموش کند؛ این نعمت و آسودگی خانه خدیجه به وی مجال میدهد تا به تعقیب اندیشه‌های ده

بعد از وفات خدیجه محمد بیدرنگ عایشه را می‌گیرد، اما چون عایشه فقط هفت سال دارد در خانه پدر (ابوبکر) می‌ماندتا به سن نه سالگی (سن بلوغ در اسلام) برسد. این رفتار محمد معنی جز این ندارد، مردی که سالها با زنی زندگی کرده که از خودش ۱۵ سال بزرگتر بوده و احتمالأ علاقه‌ای هم به او نداشته و فقط به خاطر ثروت و سامانش حاضر به ازدواج با آن بوده است، بعد از رهایی از دستش بلافاصله برای برطرف کردن نیازهایش رو به ازدواج می‌آورد و آنهم با دختر بچه‌ای که جای نوه‌اش محسوب می‌شود. محمد دو سالی را که باید اجبارا منتظر بماند را نیز بدون زن تحمل نمی آورد و زن سومی را به اسم سوده دختر زمعه و بیوه سکران بن عمرۀ می‌گیرد. جالب اینجا است مفسران و اسلام شناسان این دست پاچگی و شتاب بیش از حد محمد را نمی‌دانند چگونه باید توجیه کنند و به نظیرچنین استدلالهای پناه می‌آورند: محمد حسین هیگل(رئیس مجلس سنای مصر نویسنده کتاب حیات محمد) در کتابش این قضیه را چنین توجیح می‌کند:

دوازده ساله خود بپردازد، و یقین است که خدیجه با تصورات و افکاری پرهیزکارانه وی روی موافقت نشان داده است، زیرا دختر عموی ورقه بن نوفل است و طبعا تمایلی به حنیفان دارد، به همین دلیل در مبدأ بعثت روُیای او را صادقانه و نشانه وحی الهی میداند و خود نخستین کسی است که به محمد ایمان میآورد.» هر چند تحلیل آقای علی دشتی بسیار به واقعیت نزدیک است، اما به نظر من باید نکاتی را به آن اضافه کرد. اشتهای سیری ناپذیر محمد به زن نمی‌توانسته از سنین بالای چهل سال آغاز شده باشد، اما با وجود خدیجه که محمد تا اندازه زیادی موفقعیتش را به آن مدیون است، نمی‌توان سراغ زنان دیگری رفت. و احتمالا خدیجه نیز چنین حرکتی را از او قبول نمیکرده. به احتمال زیاد زندگی زناشویی محمد و خدیجه بر اساس دوست داشتن وعشق نبوده و یا حداقل برای محمد چنین نبوده است، بدلیل اینکه بلافاصله بعد از مرگ خدیجه محمد ازدواج میکند. (در پائین به آن اشاره خواهد شد) محمد و خدیجه دارای ٦ فرزند شدند به نامهای زینب، فاطمه، رقیه، ام الکلثوم، قاسم و طاهر.

«سوده جمال و مالی نداشت، ازدواج با وی نوعی اقدام به امر خیر و نوازش زن بی سرپرست یکی از مهاجران حبشه بوده است.»

پنداری بعد از مرگ خدیجه بود که پدیده زنان بی سرپرست در عربستان بوجود آمد. عایشه در سن نه سالگی به خانه محمد آمد و از همان آغاز تا فوت محمد جزو زنان محبوب محمد بود. اما آیا او توانست نقش نامادری را برای دختران محمد که از خود عایشه بزرگتر بودند هم به همان خوبی که نقش زنیش را برای محمد ایفا کرد بکند؟ معلوم نیست! احتمالأ خود محمد نیز چنین انتظاری از ایشان نداشته است، چگونه می‌توان از دختری ۹ ساله انتظار داشت سرمشق و الگوی برای زنانی باشد که یک بار نیز ازدواج کرده‌اند[۹]، و از او مسن‌ترند.

عایشه بعد از خدیجه بزرگترین نقش را در زندگی محمد ایفا نمود. ازدواجش با محمد اعتبار پدرش ابوبکر را همراه داشت. در اکثر مسافرتها محمد را همرایی می‌کرد، از «حفظه» (حفظ کنندگان) قرآن بود و از منابع مهم حدیث و سنت بشمار می‌رود.

چهارمین زن محمد ام سلمه بود که اطلاعاتی از ایشان در دست نیست.

زن پنجم محمد حفصه نام داشت، حفصه دختر عمربن الخطاب بود، بعد از بیوه شدن به همسری محمد درآمد. این ازدواج نیز برای محمد اعتبار و قدرت عمر را به همراه داشت.

ششمین زن محمد زینب دختر جحش و همسر زیدبن الحارثه پسر خوانده خود محمد بود.[۱۰]

۵ رقیه و ام الکلثوم زنان پسران ابولهب به اسمهای عتبه و عتیبه بودند، بعد از ادعای «پیغمبری » محمد آنان را طلاق دادند محمد آنان را یکی پس از دیگری به عثمان داد.

٦ داستان این ازدواج را به بهترین شکلی آقای علی دشتی نقل نموده‌اند: «داستان ازدواج حضرت محمد با زینب در سیره‌ها و روایات و حتی آیات قرآن طنینی دارد، آهنگ دار و ازدواجی است که میتوان انرا ازدواج عشقی نامید. زینب زن زید بن حارثه است. زید را حضرت خدیجه در

جوانی خرید و به محمد بخشیده بود. حضرت نیز او را آزاد کرد و مطابق رسم عرب به فرزندی پذیرفت. فرزند خوانده در سُنن جاهلیت حکم فرزند داشته و تمام احکام پدر فرزندی چون ارث و حرمت ازدواج با زن وی در مورد او جاری بوده است. مسلمانان نیز تا هنگام نازل شدن آیات ٤ ـ ٨ سوره احزاب بدان عمل میکردند. عبدالله ابن عمر میگوید: «ما اطرافیان پیغمبر زید را (زید بن محمد) میگفتیم چه او علاوه بر عنوان پسرخواندگی از یاران صدیق و فداکار محمد محسوب میشد» . زینب دختر امیمه بنت عبدالمطلب یعنی دختر عمه پیغمبر بود و خود پیغمبر او را برای زید بن حارثه خواستگاری کرد و چون زید بنده آزاد شده بود، زینب و برادرش عبدالله از قبول این خواستگاری اکراه داشتند، ولی آیه‌ای نازل شد، «و ما کان لمومن ولا مومنهٔ اذا قضی الله و رسوله امرأ ان یکون لهم الخیرهٔ من امر هم و من یعص الله و رسوله فقد ضل ضلا لا مبینا » گاهی که خدا و رسولش امری اراده کردند دیگر برای مرد مومن و زن مومنه اختیار نمانده و جز اطاعت تکلیفی ندارند ور نه گمراه شده‌اند، (سوره احزاب آیه ٣٦) پس از این آیه زینب و عبدالله به درخواست پیغمبر گردن نهادند و زینب را برای زید عقد کردند. داستان عشق حضرت محمد پس از این واقعه آغاز میشود، ولی در کیفیت بروز و ظهور آن قدری نوسان و اختلاف هست. از تفسیر جلالین چنین برمیآید که هماندم پس از انجام عقد نکاح زید با زینب، تغییر حالتی در حضرت پدید آمده است «ثم وقع بصره علیها بعد حین فوقع فی نفسه حبها»، یعنی پس از آن (یا پس از اندکی) چشمش بر زینب افتاد و مهر زینب در قلبش دمید. زمخشری در تفسیر آیه ٣٧ سوره احزاب مینویسد: «حضرت رسول پس از انجام نکاح چشمش به زینب افتاد و چنان از وی خوشش آمد که بی اختیار گفت ‹سبحان الله مقلب القلوب›، زیرا پیغمبر سابقا زینب را دیده بود و از او خوشش نیامده بود ور نه از او خواستگاری میکرد. زینب این جمله پیغمبر را شنید و به زید گفت و او به فراست دریافت که خداوند در قلب او بی میلی نسبت به زینب انداخت و نزد پیغمبر شتافت و عرض کرد میخواهم از زنم جدا شوم. پیغمبر فرمود چه اتفاقی افتاده آیا شبهه‌ای از او داری؟ عرض کرد: ابدا. جز نیکی از او ندیده‌ام، ولی او خود را برتر و شریفتر از من میداند و این امر ناراحتم کرده است. بدین مناسبت جمله ‹امسک زوجک واتق الله = زن خود را برای خود نگاهدار و پرهیزکار باش› (از آیه ٣٧ سوره احزاب) آمده است. آیه ٣٧ سوره احزاب پر معنی و زیباست و صراحت قول و صداقت روح پیغمبر را نشان میدهد: و اذتقول

المذی انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و ائق الله و تخفی فی نفسک و الله مبدیه و تخشی الناس و الله احق ان تخشا. فلما اذا زید منها و ترن زوجنا کها لکی لا لکون علی المومنین حرج فی ازواج ادیاهم ازا ازوا منهم و ترن وکان امرالله مفعول لا = هنگامی که به شخصی که خداوند بدو عنایت فرموده و تو به او عنایت کردی (مقصود زید است که خدا او را حدایت کرده و پیغمبر او را آزاد فرموده است) میگویی زن خود را برای خود نگاهدار و از خدا بپرهیز در ضمیر و باطن خود از ترس مردم امری را مخفی میکنید که خداوند آن را فاش خواهد ساخت در صورتی که باید از خدا بترسی نه از مردم. چون زید حاجت خود را انجام داد ما او را (زینب را) به زوجیت تو درآوردیم تا برای مؤمنان دیگر هم محضوری نباشد که با زن پسرخوانده خود ازدواج کنند. آیه خیلی روشن است و نیازی به تفسیر ندارد. پیغمبر از زینب خوشش میآید ولی وقتی که زید به حضورش رسیده اجازه میخواهد او را طلاق دهد، به وی میفرماید طلاقش مده و برای خود نگاهدار. با این بیان روی خواهش درونی خود پا گذاشته به زید پند میدهد که زن خود را نگاهدارد. اما خداوند به وی میگوید تو از ترس زبان بدگویان میل باطنی خود را که طلاق زینب از زید باشد ظاهر نساختی، در صورتی که تو فقط باید از خدا بترسی. چون زید حاجت خود را انجام داد، او را به زنی به تو میدهم تا بر مؤمنان قید و بندی در ازدواج با زن پسرخوانده شان نباشد. تغییر حالت و شیفتگی پیغمبر پس از انجام عقد ممکن است، ولی آمدن زید به خدمت حضرت و اجازه طلاق خواستن و دلیل طلاق را بد رفتاری زینب توجیه کردن مستلزم آن است که مدتی هر چند کم زید و زینب زندگی زناشویی مشترک داشته باشند. در این صورت باید تفسیر زمخشری را چنین تصویر کرد که جمله«سبحان الله مقلب و القلوب»بیدرنگ پس از انجام عقد و افتادن چشم پیغمبر بر زینب گفته شده باشد و این جمله از دهن پیغمبر و شاید مشاهده با رقه‌ای در دیدگان محمد وی را از حقیقت میل و رغبت آن حضرت آگاه کرده و همان امر، حوس دست یافتن بر محمد و زن مقتدرترین و متشخص‌ترین مردان قریش شدن را در قلب او برافروخته باشد. به همین دلیل و به بهانه این که از روز نخست مایل به این وصلت نبوده است بنای بدرفتاری با زید را گذاشته و برتری نسبت خود را به روخ او کشیده است و حتی از اشاره به حقیقت میل پیغمبر به خویشتن مضایقه نکرده است و زید پس از آگاهی از این امر از راه خلوص و ارادت به مولا و آزاد کننده خود در مقام طلاق زینب برآمده

و با وجود تأکید پیغمبر که زن خود را نگاهدار او را طلاق داده است. در تفسیر کمبریج که نویسنده آن معلوم نیست و از طرف بنیاد فرهنگ از سوره مریم تا آخر قرآن در دو جلد به چاپ رسیده است، قضیه تغییر حالت پیغمبر و عشق به زینب بگونه‌ای دیگر آمده است: «روزی رسول صلوات الله علیه به خانه زینب آمد و زید را می‌جسته زینب را دید ایستاده در سماخچه داروی بوی خوش میکوفت، ثوشش آمد و در دلش افتاد اگر او زن او بودی. چون زینب رسول بدید دست بر روی نهاد. گفت (پیغمبر) لبساقهٔ و حسنا = هم شکرینی و هم زیبایی. ای زینب سبحان الله مقلب القلوب دو بار این بگفت و باز گشت. چون زید بیامد هر چه رفته بود پیش او بگفت و گفت بیش تو نتوانی مرا داشت برو دستوری خواه تا مرا طلاق دهی . و زید زینب را دشمن گرفت چنان که پیش روی او نتوانست دید. پس از انجام امر طلاق حضرت خود زید را مامور کرد و گفت برو زینب را بگویی که خداوند تعالی او را به زنی به من داده است. زید بر در زینب آمد در را بکوفت، زینب گفت کیست، گفت زید است. زینب گفت چه خواهد زید از من که مرا طلاق داده است گفت پیغام رسول الله آورده‌ام. زینب گفت (مرحبا به رسول الله) در باز کرده زید در آمد و او میگریست. زید گفت مبادا چشم تو گریان، نیک زنی بودی فرمانبردار، خدای تعالی ترا از من شویی داد. گفت لا ابا لک؟ کیست آن شویی؟ جواب داد زید که رسول خدای زینب در سجده افتاد.» (از تفسیر کمبریج). این روایات با روایت دیگر نیز کاملاً منطبق است که زید میگوید: «بسرای زینب شدم مشغول خمیر کردن آرد بود، چون میدانستم بزودی او زن پیغمبر خواهد شد حیبت و احترام او مرا گرفت، چنان که نتوانستم روی در روی او کنم و همین طور که پشت به او داشتم خبر خواستگاری پیغمبر را به او دادم» و از همین روی در تفسیر جلالین آمده است که «حضرت گویی روزشماری میکرد. همین که عده زینب بسر رسید بدون مقدمه و بدون تشریفات به خانه او رفت و در آنجا گوسفندی کشتند و تا دیرگاه نان و گوشت به مردم میدادند و بدین ترتیب عروسی خود را جشن گرفتند.» هم از عمر و هم از عایشه روایت میکنند که آیه ۳۷ سوره احزاب دلیل بر صراحت و امانت و صداقت رسول اکرم است. عایشه میگوید: «اگر بنا بود پیغمبر چیزی را پنهان کند بایستی این میل باطنی خود را به زینب در قرآن نیاورده» و «تخفی فی نفسک و الله مبیدیه» (آیه ۳۷ سوره احزاب) راست است دلایل صدق و صراحت و امانت رسول در آیات قرآنی زیاد است. حضرت محمد پروای اعتراف به ضعفهای

زن هفتمش جویریه دختر حارث بن ابو ضرار، رئیس قبیله بنی مصطلق و زن مسافع بن صفوان که زن با فضل و کمالی بود و در سال ششم هجری جزو غنایم و اسرای بنی مصطلق نصیب یکی از مسلمان ها شد[۱۱].

بشری نداشته است، ولی کاسه‌های گرمتر از آش بدین امر رضایت ندهند چنان که در باب موجزات شمه‌ای گفته آمد. از جمله در همین آیه که مفسران و راویان اتفاق دارند، محمد بن جریر طبری در تفسیر خود بدین امر گردن ننهاده و راضی نمیشود که فاعل (تخفی فی نفسک) حضرت محمد باشد. و میگوید فاعل آن (زید) است یعنی «پیغمبر به زید گفت زنت را نگاهدار و از خدا بپرهیز که تو در ضمیر خود چیزی را پنهان میکنی که خداوند آنرا آشکار میسازد.» بعد برای این توجیه و تفسیر غیر موجه مینویسد: «زید مرضی داشت که آن را مخفی میکرد و برای همان مرض میخواست زینب را طلاق دهد و در اینجا مقصود مخفی داشتن آن مرض است از انظار ....». محمد حسین هیکل هم برای اینکه از سمت دایه دلسوز تر از مادر محروم نماند در کتاب (حیات محمد) مینویسد: «زینب دختر عمه پیغمبر بود و او را قبلاً دیده بود و ابداً رغبت به ازدواج با وی را نداشت و از این رو اصرار ورزید که زید زن خود را طلاق ندهد. ولی بعد از اینکه زید دستور مولای خود را بکار نبست و زن خود را طلاق داد پیغمبر زینب را برای آن گرفت که سنت جاهلی اعراب را در باب آثار فرزند خواندگی بشکند و به سایر مؤمنان نشان دهد که میشود با زن فرزند خوانده خود زناشویی کنند. لذا با زینب ازدواج کرد. و شاید به همین دلیل با شتاب پس از سر آمدن ایام عده به خانه وی شتافت و عروسی خود را ولیمه داد.»

۷ مالک او از او فدیه میخواست که به نظر خویریه گزاف میآمد و از اداء آن عاجز بود. از اینرو به در خانه پیغمبر رفت که شفاعت فرموده مبلغ فدیه را پائین آورد. عایشه میگوید: جویریه زیبا و جذاب بود. هر کس او را میدید شیفته او میشد. هنگامی که او را بر در حجرهٔ خویش یافتم احساس ناراحتی کردم زیرا یقین داشتم چشم پیغمبر که به او افتد مفتون وی میشود، همینطور هم شد. پس از رسیدن به حضور پیغمبر و بیان حاجت خود حضرت فرمود من کاری بهتر برایت انجام میدهم. فدیه ترا خودم خواهم داد و ترا بزنی میگیرم. جویریه شادمانه پذیرفت و پس از اینکه پیغمبر با وی همخوابه شد بسیاری از اسیران بنی مصطلق به ملاحظه اینکه پیغمبر داماد آنها

زن هشتم محمد ام حبیبه خواهر ابوسفیان و بیوهٔ عبدالله بن جحش که در حبشه مرده بود.

زن نهم صفیه دختر حی بن اخطب و زن کنانهٔ بن ربیع که از روٌساء خیبر بود.[۱۲]

زن دهم میمونه دختر حارث الطلالیه خواهر زن ابو سفیان و عباس ابن المطلب و خاله خالد بن ولید[۱۳].

زن یازدهم فاطمه دختر سریح بود.

زن دوازدهم هند دختر یزید بود.

زن سیزدهم اسماء سباء بود.

زن چهاردهم زینب دختر یزید بود.

زن پانزدهم هبله دختر قیس و خواهر اشعث بود.

زن شانزدهم اسماء دختر نعمان بود.

زن هفدهم فاطمه دختر ضحاك بود.

زن هیجدهم ماریه قبطیه که از مصر برای او هدیه فرستاده بودند بود.[۱٤]

زن نوزدهم ریحانه برده بود.[۱۵]

شده است از طرف مسلمانان آزاد شدند گمان نمیکنم هیچ زنی برای کسانش اینقدر حامل خیر و برکت شده باشد.

۸ پیغمبر از میان اسیران صفیه را انتخاب کرد و در شب همان روزی که از خیبر به مدینه مراجعت میفرمود باوی همخوابه شد.

۹ میگویند پس از این وصلت خالد اسلام آورد و به اردوگاه مسلمین آمد و محمد به او چند اسب داد.

۱۰ پسری به اسم ابراهیم زائید که در دوران طفولیت مرد. [۱٤]

۱۱ ریحانه نیز مانند ماریه برده بود و مشمول اصطلاح قرآنی: «ما ملكت ایمانكم» بوده است و همخوابگی با آنها هیچگونه مراسم و تشریفاتی را ایجاب نمیکرده است. ریحانه جزء اسرای بنی

زن بیستم ام شریك دوسیه که او نیز یکی از چهار زنی بود که خود را به محمد بخشیده بودند، بود[۱٦].

فهرست بالا تا اندازه‌ای نقش زن در زندگی محمد را به ما نشان می‌دهد.

همینطور که ملاحظه می‌فرمائید داشتن زن زیاد باعث شده که محمد در این زمینه بیش از زمینه‌های دیگر مشکل داشته باشد و متعاقبا در این مورد نیز سخن به فراوانی گفته باشد. البته این سخنان و یا بهتر بگویم راه حلها تحت عنوان «آیه» آمده‌اند. قبل از محمد نیز جوامع بنا به سطح آگاهی آنزمانشان برای خود قوانینی داشته‌اند، همینطور قوانینی برای تنظیم رابطه زن و مرد وصف کرده بودند. دین تازه (اسلام) نیز می‌بایست رابطه زن و مرد را تعریف کند، در این کار محمد از قوانین موجود درگذشته و همینطور از مقررات مذهبی یهودیان نسبت به زن استفاده کرده است. اما برخلاف قوانین دیگر اسلام، که بیشترین آنها همان قوانین پیش از اسلام هستند، در این مورد محمد نوآوری بیشتری دارد. اکثر این نوآوری مربوط به روابط خود او با زنانش است که (بعضاً عقب افتاده‌تر و ارتجاعی‌تر از ماقبل خودش نیز می‌باشد) به اصل و قانون برای مسلمانان تبدیل می‌گردد. در واقع جایگاه زن و شیوه برخورد جامعه اسلامی به او در جهانبینی اسلام از همین «آیات» که اکثراً برای رفع مشکلات خانوادگی محمد نوشته شده شکل می‌گیرد. در مورد زن نیز مانند دیگر موارد برخورد محمد دوگانه

قریظه و سهم محمد بود اما نه اسلام آورد و نه حاضر شد زن عقدی محمد گردد و ترجیح داد بحال بردگی در خانه وی بماند.

۱۲ بغیر از زنان عقدی که ازدواج با آنان مستلزم تشریفاتی چون مهر، حضور گواه و رضایت ولی است و غیر از بردگان که در صورت داشتن شوهر کافر یا مشرك بر مسلمانان حلال هستند. در حرمسرای محمد طبقه دیگری نیز از زنان وجود داشت و آنان زنانی بودند که خویشتن را به محمد «هبه» میکردند. او نیز خود را به محمد هبه کرده بود. سه زن دیگر میمونه، زینب و خوله‌اند.

است. تقریبا تمامی «آیه‌های» که در مورد زن در قرآن آمده است، بنا به ضرورتی و یا برای رفع نیازهای خود محمد گفته شده است. به چند نمونه از این آیه‌ها می‌پردازیم.

برای ساکت کردن عایشه که از غریضه زن خواهی محمد بستوه آمده بود و مخصوصا از به همسر گرفتن آن دسته از زنانی که خود را به محمد هدیه می‌کردند ناراحت بود، «آیه» ۵۰ «سوره احزاب» می‌آید.

«ای پیغمبر ما بر تو حلال کردیم زنانی را که مزد آنها را پرداخته‌ای همچنین جاریه‌هائی (دختر کوچک و یا کنیزک) که از غنیمت بدست آورده‌ای و دختران عمو، دختران عمه، دختران دائی و دختران خاله‌ها که با تو مهاجرت کرده‌اند، همچنین زن مومنه‌ای که خویشتن را به پیغمبر بخشیده است. می‌توانی او را به عقد خود درآوری و این امتیاز از آن تو است، مربوط به سایر مومنین که تکلیفشان را معین کرده‌ایم نیست. این حکم برای این است که بر تو حرجی نباشد...» (از حیث زن در مضیقه نباشی).

برای تنبیه بعضی از زنان که «نفقه»[۱۷] بیشتری را طلب می‌کردند، محمد یک ماه از آنان دوری گرفت و هنگامی که با اعتراض آنها روبرو شد «آیه»۵۱ «سوره احزاب» آمد:

«لازم نیست در همبستر شدن با زنانت نوبت را رعایت کنی ، هر کدام را که خواستی از او کناره بگیر و هر کدام را که خواستی نزد خود بخوان ، بر تو ایرادی نیست آزادی مطلق در ترک آنها داری و برای آنان نیز این ترتیب بهتر است. خداوند به حقیقت آرزوهای شما واقف است.»

---

۱۳ این جریان بعد از قتل و عام بنی قریطه اتفاق افتاد. مسلمانان غنائم بسیاری بدست آورده بودند. خمس این غنائم که خود ثروت کلانی بود به محمد تعلق میگرفت. زنان محمد نیز سهم(نفقه) بیشتری را طلب میکردند.

بعد از آمدن این «آیات» است که عایشه جمله مشهورش را بیان می‌دارد که:

۱. «خدایت خوب به انجام آرزوهایت می شتابد.»

هر چقدر بیشتر «آیات» آمده در قرآن را مطالعه بکنیم بیشتر به زمینی بودن آنها پی می‌بریم. اینان مشکلاتی واقعی در زندگی خود محمد بوده‌اند که جوابش را از زبان خدا بیان نموده است.

بعد از بیان «آیات» بالا حال از روی دلسوزی است یا بدلیل راضی نگه داشتن همسران و یا به قول علی دشتی «شاید برای مستهلک کردن اثر این ضربه‌ای که بر شخصیت زنها وارد شده و برای آرام ساختن جریحه‌ای که به عزت نفس آنها رسیده است » «آیه » ۵۲ « احزاب» می‌آید.

«پس از آن دیگر هیچ زنی بر تو حلال نیست، و نشاید که همسرانی را جانشین آنان سازی، و گر چه زیبایی آنان تو را خوش آید، مگر آنچه ملک یمی‌نت (بردگانت) باشد (حال چه آنان را خریده باشی یا اینکه به غنیمت گرفته باشی)...».

با این وصف تمام درها را از روی خود نمی بندد و حساب یتیمان و به غنیمت گرفتگان را جدا می‌گذارد!

از آن دست مشکلاتی که محمد با خانواده بزرگش داشت و به «آیات» قرآنی تبدیل شد، جریان بجا ماندن عایشه از کاروان است، که طول و تفصیل بسیار دارد و از حوصله این نوشته خارج است. خلاصه شده داستان از اینقرار است که محمد در یکی از سفرهایش طبق قرعه عایشه را همراه دارد. عایشه از کاروان عقب مانده و تنها در بیابان می‌ماند، تا عقب دار کاروان (صفوان بن المعطل) سر می‌رسد و او را پشت خود بر شتر سوار می‌کند و به مقصد می‌رساند. این موضوع باعث سوءظن و شایعات فروانی می‌گردد. در جواب به این شایعات «آیه های » ۳ تا ۲۶ «سوره نور» می آید.

«و کسانی که به زنان پاکدامن تهمت (زنا) می‌زنند، سپس چهار شاهد نمی‌آورند، ایشان را هشتاد تازیانه بزنید . . . »

یا می‌توان به داستان ازدواج محمد با زینب اشاره کرد. زینب زن پسر خوانده محمد زید بن حارثه بود. اینجا باید ذکر کنیم که در فرهنگ اعراب قبل از اسلام پسر خوانده را مانند فرزند خود می‌دانستند و به همین دلیل همسر او را به خود حرام می‌دانستند. اما این عرف جلودار محمد نشد و وی (محمد) به او علاقه پیدا کرد، اما به دلیل رسم موجود آن زمان، علاقه خود را پنهان می‌نماید، تا اینکه به قول عایشه خدا به کمکش می‌شتابد و «آیه های» ٤ تا ٨ «سوره احزاب» گفته می شود. خلاصه این چند «آیه» این است که

«فرزند خواندگان شما پسرانتان نیستند، آنها برادران دینی شما هستند، پیامبر از خود مؤمنان به آنها نزدیکتر و سزاوارتر است و همسران او (پیامبر) در حکم مادران ایشان(پسرخوانده) هستند. . . »

از این نمونه‌ها بسیارند و همه حاکی از این هستند که قوانین و اصولی که برای زنان در اسلام آمده در واقع قوانینی هستند که محمد برای حل مشکلات خانوادگیش داده است.

حال به خود این قوانین می‌پردازیم و تلاش می‌کنیم از لابلای این احکام دیدگاه اسلام به زن را نشان دهیم. بعضی از منتقدین اسلام این دین را برای هزار و چهارصد سال پیش مترقی و یا دست کم مناسب می‌دانند و اشاره به «آیه‌های» که مربوط به پرداختن مال و پول به زنان پس از طلاق دارد می‌کنند و یا داستان زنده بگور کردن دختران را ملاک قرار می‌دهند. به نظر من این ارزیابی درست نیست؛ اسلام برای همان زمان نیز عقب افتاده بوده، اگر او را با قوانین قبل از خودش و همینطور با قوانین دیگر کشورهای مجاور آنزمان مقایسه کنیم این ادعا ثابت می‌شود که اسلام برای همان دوران نیز دینی و یا بهتر بگویم مکتبی پیشرو نبوده است. کشورهایی چون ایران و روم باستان در آنزمان از هر نظری پیشرفته تر بودند.

همینطور که در بالا نیز نمونه‌های از آنان را آوردیم، اکثر «آیات» قرآن موردی و برای حل مشکل خاصی که الزاما نیز عمومی نبوده‌اند آمده است. این موضوع زنده بگور کردن زنان نیز یکی از آن موارد است. قبیله‌ی بنام «بنی‌تمیم‌بن مر» تنها قبیله‌ای بوده که چنین جنایتی را مرتکب شده‌اند. و محمد آنان را مورد خطاب قرار داده است. اگر غیر از این باشد و زنده بگور کردن دخترها عمومی می‌بود، می بایستی اعراب همسران خود را از ممالك دیگر تأمین می‌کردند، چرا که دختران خود را در طفولیت زنده بگور کرده بودند!

پیشتر گفتیم که زن در اسلام انسان درجه دوم محسوب می‌شود، دارای هیچگونه حق و حقوقی برابر با مرد نیست. او برای رفع نیازهای مرد آفریده شده و وظیفه‌اش اطاعت و فرمانبُرداری از مرد و زاد و ولد کردن برای اوست.

«سوره نساء آیه ۱ می‌گوید:

«ای مردم از پروردگارتان پروا کنید، همو که شما را از یک تن یگانه بیافرید و همسر او را هم از او پدید آورد و از آن دو مردان و زنان بسیاری پراکند . . .»

از این بگذریم که قرار نبود «آدم و حوا با هم آمیزش کنند و این «شیطان» بود که با خوراندن میوه ممنوع باعث شد آنان را از آسمان بیرون کنند و برروی زمین بفرستند و سپس آن دو با هم آمیزش کردند و مردان و زنان بسیاری پراکندند.

پایه‌ای‌ترین و بنیادی‌ترین اختلاف بین زن و مرد از همین «آیه» شروع می‌شود. زن وجود مستقل ندارد او از تن مرد آفریده شده، وجود او بستگی به وجود مرد دارد، او همزمان با مرد و مستقل از او بوجود نیامده، بلکه در وهله دوم و وابسطه به مرد بوجود آمده است. حال هر چقدر هم حکومتهای اسلامی تلاش کنند اسلام را با نرُمهای امروزی تطبیق دهند، نمی‌توانند از درجه دوم بودن زن چشم بپوشند. این نابرابری خود را در تمام عرصه‌های اجتماعی بنمایش می‌گذارد، از نا تساوی بودن تقسیم ارث تا دادن

شهادت نیمه (در اسلام شهادت دو زن برابر با یک مرد است)، از محروم کردن زنان در فعالیتهای اجتماعی گرفته تا پیچاندن آنها به چادر و روسری. این نابرابری در ریشه و بطن مذهب نهفته است. در مقیاس با زن برده (کنیز) زن آزاد باید خوشحال باشد که بشر درجه دو محسوب می‌شود، چرا که کنیز دارای هیچ نوع حقوقی نیست. او را می‌توان تصاحب کرد بدون اینکه ازدواجی در کار باشد و شاهدی لازم باشد. با توجه به تفاوت بزرگی که اسلام بین زن و مرد قائل است، برخورد و مجازاتهای که برای آنان نیز وصف کرده بسیار متفاوت و ناعادلانه است. در سوره نساء آیه های ۱۵ و ۱٦ چنین آمده است:

«و از زنان شما کسانی که مرتکب زنا می‌شوند، باید بر آنان چهار شاهد از خود بیاورید، اگر شهادت دادند، آنان را در خانه‌ها محبوس نگه دارید، تا مرگ فراگیردشان، یا خداوند راهی برایشان مقرر کند. و کسانی از خودتان که مرتکب زنا می شوند برنجانید، آنگاه اگر توبه کردند، از آنان دست بردارید که خداوند توبه پذیر است.»

اگر زنا را خطا و عملی زشت می‌دانیم برای هر دو باید زشت و خطا بدانیم. اگر مرد را جایز الخطا و قابل بخشش می‌دانیم باید زن را هم جایزالخطا و قابل بخشش بدانیم. این اختلاف عجیب در مجازات برای چیست؟ آیا خدا از زن متنفر است؟ آیا خدا زن را بانی و مسبب همه بدیها می‌داند؟ یا اینکه اعراب هزار و پانصد سال پیش بهتر از این نمی توانستند قانون وصف کنند؟ اسلام به طبع دفاع بی قید وشرطش از ملاکین و سرمایه داران دیدگاهش نیز به قشر پائینی جامعه نمی‌تواند بهتر از این باشد که بین برده زن و زن آزاد تفاوت قائل باشد. اگر زن بشر درجه دو است کنیز از آن نیز پائین‌تر است.

جامعه عرب قبل از اسلام اگر از جوامع همجوار خود پیشرفته‌تر نبود، اما دارای فاصله چندان بزرگی نیز نبود. زنان در جوامع عربی قبل از اسلام دارای نقش و

جایگاهی بودند. در امورات جامعه نقش داشتند و حتی در زمینه اقتصادی و سیاسی نقش ایفا می‌کردند. خدیجه همسر اول محمد در کنار فعالیتهای اقتصادیش چهره سیاسی نیز محسوب می‌شد. محمد رفته رفته با اضافه شدن به زنانش مجبور می‌شود برای کنترل آنها و حفظ سلطه خودش بر آنان به وصف چنین قوانینی دست بزند. او تلاش می‌کند زن را از جامعه بیرون کشیده و به کنج خانه بفرستد.

«بهترین مسجد زنان کنج خانه آنان است. نمازی که زن در تنهائی بخواند بیست و پنج بار از نماز جماعت او بهتر است.»

محمد با نابرابر قرار دادن زن در مقابل مرد اعتماد بنفس او را ازش می‌گیرد و سپس تا جایی که مقدور است او را بلحاظ قانونی تحت ظلم و فشار قرار می‌دهد، تا هنگامی که از صدقه دادن مردان به آنها سخن می‌گوید شفقت و رحم و دست و دل بازی اسلام نسبت به زن بنظر آید. در سوره نساء آیه ۳٤ می‌خوانیم:

«مردان باید بر زنان مسلط باشند چرا که خداوند بعضی از انسانها را بر بعضی دیگر برتری بخشیده است، و نیز از آن روی که مردان از اموال خویش خرج می‌کنند، زنان شایسته آنانند که مطیع و به حفظ الهی در نهان خویشتندار هستند، و زنانی که از نافرمانیشان بیم دارید باید نصیحتشان کنید و در خوابگاهها از آنان دوری کنید و آنان را بزنید، آنگاه اگر از شما اطاعت کردند، دیگر به زیان آنها بهانه جویی نکنید، خداوند بلند مرتبه و بزرگوار است».

و یا در سوره بقره آیه ۲۳۰ آمده است.

«آنگاه چون زن را طلاق گفت، دیگر بر او حلال نیست، مگر آنکه به همسری جز او شوهر کند، سپس اگر آن مرد او را طلاق داد، بر آنان گناهی نیست که اگر می‌دانند احکام الهی را مراعات خواهند کرد دوباره به همسری یکدیگر درآیند، و اینها احکام الهی است که برای مردم دانا بیان می‌دارد».

در این «آیه» یکی از بدترین شیوه‌های خوار و ذلیل کردن زنان به نمایش گذاشته شده است. فقط کافی است بگویم داستان محلل از این آیه سرچشمه می‌گیرد.

مختصر بالا را می‌توان اینطور خلاصه کرد که احکام و قوانین اسلام در مورد زنان نه الهی است و نه ابدی و ازلی، بلکه کاملا زمینی و برای رفع مشکلات محمد و جامع آنزمان عرب وصف شده. و تلاش برای تکرار کردار مردم آنزمان عربستان نه سودی به حال «خدا» دارد و نه بشر را فایده‌ای خواهد رساند. اگر صدها سال پیش در گوشه‌ای از این دنیا لباس زنان منطقه‌ای تشکیل شده بوده از پارچه‌ای بزرگ و سیاه که تمام بدن آنها را می پوشاند، و مردانی که عباء بر تن و عمامه بر سر داشتند، دلیل نمی شود که ما نیز امروز با این خیال که «خدا» این طرز لباس پوشیدن را برای همه ابلاغ داشته به تکرار آن بپردازیم. تمامی قوانینی که محمد برای زنان وصف کرده است، سرچشمه‌اش از رسم و آداب اعراب آنزمان، دانش و اطلاعات او راجع به دیگر ادیان و برطرف کردن نیازهای شخص خودش بوده است. هیچ دلیلی نیست که امروزه بعد از گذشت این همه سال و با داشتن جوامع مدرن و پیشرفته خود را ملزم به رعایت چنین قوانینی بدانیم.

آلمان ۰۲.۰۶.۲۰۰۴

منابع:

خرمشاهی، بهاء الدین: ترجمه قرآن.

دشتی، علی: بیست و سه سال.

دوستدار، بابک: اسلام شناسی از دیدگاه فلسفه علمی.

روشنگر، دکتر: الله اکبر.

شفا، شجاع‌الدین: پس از هزار و چهار صد سال جلد یک و دو

شفا، شجاع‌الدین: توضیح‌المسائل- پاسخهائی به پرسشهای هزار سلاه از کلینی تا خمینی.

طبری، محمدبن جریر: تاریخ طبری"تاریخ‌الرسل‌والملوک" شانزده جلدی، ترجمه ابولقاسم پاینده.

محمدی، محمد: فرهنگ ایرانی پیش از اسلام.

افشاری، نادره: خشونت، زنان و اسلام.